

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ملاحظه فرمودید که ما از آیه شریفه خمس هم از نظر لغت و هم از نظر استعمالات دیگر، لفظ غنیمت در قرآن و از نظر استعمالات عرب به این نتیجه رسیدیم که کلمه غنیمت دلالت بر مطلق فائده دارد. و از آیه استفاده می شود که خمس بر مطلق فائده واجب است. و قول اهل سنت را که غنیمت را به غنیمت جنگی معنا کرده اند مورد مناقشه قرار دادیم و قرائنی که برای قول آنها ممکن بود ادعا بشود آن قرائن را هم بیان کردیم و تماماً رد کردیم.

مجموعاً چهار بیان برای آنها ذکر شد و مورد مناقشه واقع شد، اینجا تعجب از مرحوم محقق اردبیلی در کتاب زبدة البیان است که ایشان نکاتی دارند در اینجا و این نکات به نظر ما باز مورد مناقشه است، این را هم لازم است بیان کنیم تا بعد برویم سراغ مطلب دیگر در آیه شریفه.

مرحوم اردبیلی در کتاب زبدة البیان در صفحه 281 اول می فرمایند که ثم انه يفهم من ظاهرا لآيه وجوب الخمس في كل الغنيمه و هي في اللغة بل العرف ايضاً الفائده الي آخر و بعد سه نکته دارد در رد این مطلب و مجموعاً می خواهند بفرمایند ولو به حسب اولي و ابتدائي از آیه استفاده می شود در هر فائده ای خمس وجود دارد اما سه نکته تقریباً می فرماید جلو ما را می گیرد و سبب می شود تا ما چنین حرفی را نزنیم:

نکته اول: فرمودند که الا أن الظاهر ان لا قائل به. ظاهر این است که چنین چیزی که بگوییم در هر فائده ای خمس وجود دارد قائل ندارد. آنوقت توضیح داده اند اهل سنت که خمس را در غنائم دارالحرب فقط منحصر کرده اند بعضی از آنها در معادن و کنز هم فرموده اند امامیه هم در 7 مورد خمس را قائل شده اند: غنیمت دارالحرب، ارباح تجارات و صناعات و زراعات، سوم معادن، چهارم کنوز، پنجم ما یرج بالغوص، ششم حلال مختلط به حرام و هفتم آن عرض نمی که از مسلمان خریداری می شود.

شیعه در این هفت مورد خمس را واجب میدانند. حلبی آمده در میراث، هدیه، هبه، صدقه قائل به خمس شده، شیخ طوسی علاوه بر اینها در دو مورد دیگر اضافه کرده فاضلان، علامه و شهید هم يك مورد دیگر اضافه نمودند، مرحوم اردبیلی هم می فرماید پس ما در بین فقهاء کسی که قائل باشد في جميع الفوائد خمس لازم است، نداریم، حالا که قائل نداریم پس آیه را اینطور معنا نکنیم.

اشکال ما بر این قسمت از فرمایش ایشان این است که این تعبیر به اینکه الا انه لا قائل به. این در مقام فتوا بعنوان یکی از اموری است که مفتی باید مورد توجه قرار بدهد مفتی وقتی می خواهد فتوا بدهد باید ببیند که آیا این فتوای او قائل دارد یا قائل ندارد اما وقتی ما داریم آیه را معنا می کنیم این دیگر وجهی ندارد که بگوییم این معنا قائل دارد یا قائل ندارد، اساساً در تفسیر قرآن وقتی ما می آییم یک آیه ای را بر حسب ظهورات لفظیه بر حسب ظواهر لغت معنا کردیم دیگر معنا ندارد بگوییم که آیا این معنا در میان مفسرین این معنا قائل دارد یا ندارد. پس ببینید این فرمایش اصلاً در اینجا اساساً کاربرد ندارد، ما الآن در مقام تفسیر آیه ایم نه در مقام فتوا، لا قائل به! مانع از فتوا می شود اما مانع از تفسیر نمی شود. این نکته اول و مناقشه اش.

نکته دوم گویا می خواهند بفرمایند که ما اساساً بگوییم آیه از این جهت که در مطلق فوائد خمس دارد یا ندارد اجمال دارد نه در

يك فائده خاص بگوئيم و نه در جميع فوائد بگوئيم و بعد مي فرمايند كه اجمال في القرآن العزيز كثير* شاهد مي آورند به آيات صلوة، آيات زكوة، آيات حج، آيات صوم كه اينها در آن اجمال وجود دارد، خوب باز اين نکته دوم هم در آن جاي تعجب است، بين اطلاق و اجمال* بين عموم و اجمال فرق وجود دارد. ما مي گوييم اين آيه بر حسب معنای لغوي اجمال دارد، بر حسب معنای لغوي عموميت دارد ما چرا بياييم اينها را باهم خلط كنيم؟

و علاوه و مضافاً بر اين اشكال در آن تشبيهاتي است كه ايشان فرموده، اقيموا الصلوة كدام فقيه يا مفسر گفته اجمال دارد؟ [ليه علي الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا](#) كدام فقيه يا مفسر گفته اجمال دارد؟ اينها بعنوان يك كلياتي است كه در مقام اصل تشریع وجوب حج، وجوب صلوة است و چه بسا به اطلاقش هم تمسك مي شود، اجمال معنايش اين است كه ما از آيه چيزي نمي فهميم، يك وقت است كه شما بفرماييد اين آيه واعلموا انما غنمتم اصلاً نمي خواهد بگويد كجا خمس است كجا خمس نيست؟ مي خواهد بگويد در كلي فائده، حالا كدام فائده؟ اين را نمي خواهد بيان كند. اينكه بر خلاف ظاهر آيه است.

در جلسه قبل عرض كردم خداوند در اين آيه در مقام بيان يك ضابطه است از كلمه واعلموا، از كلمه انما، از كلمه من شيء واعلموا انما غنمتم من شيء هر فائده اي كه شما در زندگي تحصيل مي كنيد، رد كرديم قول كساني كه من شيء را معنا کرده اند هر غنيمتي كه در جنگ بدست مي آيد، نه هر فائده اي كه شما تحصيل مي كنيد همان روايتي كه از امام صادق عليه السلام آمده بود كه والله هي الافاده يوم فيوم خوب كجاي اين اجمال است اين يك تشریع خمس في جميع الموارد است حالا بعداً ما مقيدات داريم مخصصات داريم ممكن است حالا فقيهي بگويد حالا در ارث خمس نيست، در فائده اي هبه اي خمس نيست در هديه خمس نباشد، اما اين تخصيص و تقيد است نه اينكه بگوئيم آيه اجمال دارد.

آيه عموميت دارد اطلاق دارد هيچ اجمالي هم در آن وجود ندارد از اين جهت و باز من اينجا اشاره كنم به يك مبنايي كه امام رضوان الله عليه در اصول اين مبنا را دارند و والد راحل ما رضوان الله عليه هم از ايشان تبعيت کرده اند ولو اينكه ما در مباحث اصوليمان درست نفهميدم اين مبنا را و نتوانستيم بپذيريم و آن بحث خطابات قانونيه است.

امام مي فرمايد اين مواردی كه در قرآن و سنت شارع آمده تشریع کرده بعنوان يك خطاب قانوني است در خطاب قانوني جزئيات مكلفين و خصوصيات متعلم خيلي در نظر گرفته نمي شود شارع در مقام اين است كه بگويد در شريعت من يكي از قوانين خمس است اين خمس در فوائد وجود دارد حالا آيا چه اشخاصي بر بالغين خمس واجب است يا براي بچه ها هم خمس واجب است طبق اين مبناي امام نمي شود به اين آيه استدلال كرد بگوئيم كه آيه مطلقاً مي گويد بر همه خمس واجب است، هم بر بالغ هم بر غير بالغ، اگر بچه هم يك فائده اي بدست آورد چرا؟ چون بعنوان يك خطاب قانوني است و خصوصيات مكلفين در آن لحاظ نشده اما ولو اينكه عرض كرديم اين مبنا ما يك مناقشات مي در آن كرديم در مباحث اصول، ولي بين اين و بين اجمال هم فرق وجود دارد اگر گفتيم اين آيه از قبيل خطابات قانونيه است اما اين مساوي با اجمال نيست معنايش اجمال نيست.

نكته سومي كه مرحوم اردبيلي فرموده اين است كه اگر ما بخواهيم بگوئيم آيه دلالت دارد كه بر همه فوائد خمس وجود دارد اين يك تكليف شاق است بر مكلفين وقتي شك بكنيم چنين تكليفي وجود دارد اصل برائت است و هم اينكه اساس دين و شريعت ما شريعت سمحه سهله است، چطور مي شود بگوئيم شريعت ما شريعت سمحه سهله است بگوئيم هر كسي هر فائده اي را بدست آورد حتي اگر كسي آمد 100 تومان به او هبه كرد، بگوئيم هر كسي هر فائده اي كه بدست آورد اين خمس در آن لازم است، اين مي شود تكليف شاق، و تكليف شاق در اسلام منفي است و مورد نفي واقع شده.

باز هم عرض كردم كه اين هم تعجب است از مثل مرحوم اردبيلي است و آن هم اين است كه درست است مسئله مشقت، منفيه في الشريعة بلا شك، اما اين بعنوان ثانوي است نه بعنوان اولي مسئله حرج مسئله مشقت اينها نمي تواند بپايد آيات و احكام را بعنوان اولي در آن تصرف كند، اما بعنوان ثانوي اگر يك واجبي حرجي شد خوب فقهاء هم فتوا داده اند در باب سرمايه اگر كسي بخواهد خمس سرمايه را بدهد و اين موجب حرج باشد گفته اند واجب نيست، اما اين بعنوان ثانوي است بعنوان اولي كه نيست!

آیا ما می‌توانیم از يك عنوان ثانوي مفاد حكم بعنوان اولي را در بیاوریم، بنابراین این سه مطلبي که مرحوم اردبيلي فرموده مطلب درستي نیست همانطوري که شيخ طوسي در کتاب تبیان در جلد پنجم در صفحه 122 ایشان فرموده است و يمكن الاستدلال علي ذلك، (ذلك يعني مواردی که فقهای ما می‌گویند خمس دارد، این هفت مورد) بهذه الآية لأنّ جميع ذلك يسمي غنيمه همه موارد را به آن می‌گویند غنیمت، و بعد مرحوم اردبيلي دیده که خوب با اینکه اولش هم گفته الا انه لا قائل به افرادی قائلند کلامی را از مرحوم طبرسي در مجمع‌البیان آورده و بعد شروع کرده به توجیه کلام طبرسي، توجیهی است که مطابق با کلام ایشان نیست، حالا اینرا خودتان مراجعه بفرمائید من دیگر آنرا بیان نمی‌کنم اینجا.

پس ببینید ما هم آن چهار مطلب قبلي را رد کردیم، هم این سه جهتي که در کلام مرحوم اردبيلي آمد رد کردیم آیه بعنوان يك حكم اولي می‌گوید در همه موارد خمس وجود دارد حالا منافات ندارد آنجایی که حرجی است خارج کنیم یا دلیل دیگر مثل سیره، سیره بر این قائم است که در باب هدایا متشرعه خمسش را نمی‌دادند اگر سیره‌ای قائم بشود یا دلیل قائم بشود اینها استثناء می‌شود.

بحث «غنمتم» تمام. گفتیم آیه چند مطلب را باید در آن بحث کرد.

دومین بحث این که مستحقین در آیه چه کسانی هستند . واعلموا انما غنمتم من شيء فأن لله خمسهُ ولرسول ولذي القربى والیتامي والمساكين وابن السبیل. الآن بحث دوم این است که حالا خمس يك پنجم واجب است این یک پنجم گفتیم در مطلق فوائد هم واجب است، مستحقین این يك پنجم چه کسانی هستند، ببینیم از آیه شریفه ما چه چیزی را می‌توانیم استفاده کنیم، خوب اینجا در اینکه مستحقین چه کسانی هستند باید این سؤال را مطرح کنیم که آیا آیه شریفه در مقام تقسیم است یا در مقام ترتیب است، اولین سؤال این است.

آیا آیه می‌فرماید خمس را تقسیم کنیم به شش قسمت يك سهم برای خدا، سهم دوم رسول خدا، سهم سوم برای ذي‌القربى، که ذي‌القربى را هم معنا می‌کنیم، (ائمه معصومین) چهارم یتامي، پنجم مساکین، ششم ابن السبیل. که معنایش این است خمس را باید شش قسمت کرد و این شش قسمت هم مساوی است، اول مال خدا، خوب قرینه داریم آنکه مال خداست مال رسول است، سهم خدا را اختصاص به رسول دارد، یکی‌اش مال رسول خدا (ص)، سومی ذي‌القربى، چهارمی یتامي، پنجمی مساکین و ششمی ابن السبیل.

اگر گفتیم آیه دلالت بر تقسیم دارد معنایش این است اما يك احتمال دوم وجود دارد و آن این است که اصلاً از آیه استفاده تقسیم نمی‌شود، آیه دلالت بر ترتیب دارد، چرا؟ برای اینکه چرا آیه نفرمود فأن خمسهُ لله ولرسول ولذي القربى والیتامي والمساكين وابن السبیل. چرا فرمود فأن لله خمسهُ این می‌شود تقدیم ما حقه تأخیر این خمسهُ اسم مؤخر است لله خبر مقدم. این تقدیم مفید حصر است، یعنی تمام خمس برای خداست. فأن لله خمسهُ تمام خمس برای خداست، خوب در طول نوبت می‌رسد به رسول خدا، به ترتیب بعد از رسول خدا قائم مقام رسول خدا ذي‌القربى است که مراد امام علیه‌السلام است که دلیل‌اش را خواهیم گفت، و بعد از ذي‌القربى آن سه طایفه دیگرند.

اگر گفتیم آیه مفید ترتیب است این معنایش این نیست که خمس را باید شش قسمت کرد. خمس فقط مال خدا است. خدا، رسولش از طرف او ولایت دارد پس تمام خمس مال رسول خدا می‌شود، بعد ذي‌القربى ولایت دارد که امام معصوم علیه‌السلام است او ولایت دارد، آنوقت نکته‌ای که در این آیه شریفه وجود دارد این است، لفظ لام و حرف لام بر سر الله آورده فأن لله، بر سر رسول آورده لرسول، بر سر ذي‌القربى آورده لذی‌القربى، حالا این لام، لام اختصاص است، لام ملکیت است، فعلاً در این جهت کاری نداریم، اما سؤال این است که چرا در یتامي و مساکین ابن سبیل چرا لام را در آنجا نیاورده؟

این يك نکته‌ای دارد، اینطور نیست که بگوییم ادبا به ما یاد داده‌اند یتامي عطف به ذي‌القربى لام لذی‌القربى بر سر آن در می‌آید یعنی للیتامي این در اینجا نیست، اینکه بر سر الله آورده شارع خداوند لله، لرسول، لذی‌القربى بعد می‌فرماید والیتامي والمساكين

اینجا چند جواب می‌توانیم ما از این مسئله بدهیم.

اولین جواب همان اختلافی که در فقه وجود دارد. می‌گویند که ملکیت باید مربوط به اشخاص باشد، مالک اشخاصند. خداوند می‌تواند مالک باشد، رسول می‌تواند مالک باشد، ذی‌القربی هم می‌تواند مالک باشد اما این سه‌تای دیگر شخص نیستند که، یتامی یعنی صنف یتامی، مساکین یعنی گروه مساکین، ابن سبیل یعنی کسی که این عنوان را دارد، بعبارتِ اخري این سه طایفه دیگر عناوینند و عنوان مالک نمی‌شود. يك بحثی که شاید هم گاه و بیگاه شنیده باشید این است که می‌گویند همانطور که اشخاص مالک می‌شود، دولت مالک می‌شود یا نه؟ خوب این اختلافی است، جمعی از فقهاء قائلند به اینکه همانطوری که شخص مالک می‌شود عنوان هم مالک می‌شود، امام رضوان‌الله علیه والد راحل ما، جمع کثیری از فقهاء اینها قائلند به اینکه عنوان مالک می‌شود، اما برخی از فقهاء مثل مرحوم آقای خوئی (ره) بعضی از تلامذه ایشان قائلند به اینکه عنوان مالک نمی‌شود.

اینهایی که این مبنا را دارند اینجا اینطوری می‌توانند بگویند اینکه لام بر سر اینها در نیامده، این است که اینها مالک نمی‌شود و اینها مصرف برای خمس هستند ولی خوب آنهایی که قائلند به اینکه عنوان هم مالک می‌شود، خود عنوان حوزه مالک است، عنوان بانک مالک است، عنوان دولت مالک است. خوب یتامی این عنوان مالک یکی از این سهام خمسند، مساکین مالک یکی از این سهام خمس هستند. پس این حرف را نمی‌شود در اینجا زد.

جواب دوم این است که ما بیایم اینطور بگوییم احتمال اول این است که بگوییم آیه در مقام تقسیم است چه روی احتمال دوم که بگوییم آیه در مقام ترتیب است. آنکه اختیار مصرف خمس در این اصناف ثالثه را دارد ذی‌القربی است، یعنی ذی‌القربی که بعداً می‌گوییم که از جاهایی که بین شیعه و عامه است یکی در همین ذی‌القربی است.

ذی‌القربی را ما معنا می‌کنیم به امام علیه‌السلام که روی این احتمال دوم که ما می‌گوییم ترتیبی است خیلی خوب روشن می‌شود که ذی‌القربی چرا امام علیه‌السلام است می‌گوییم فأن لله خمسهُ همه خمس مال خداست، روی احتمال ترتیب تمام خمس برای خداست، آنکه برش ولایت اولی و اصلی دارد خداست، چرا؟ چون خدا حاکم مطلق خمس برای آن کسی است که حاکم مطلق است، جای خدا رسول خدا صلی‌الله علیه وآله نشسته بعنوان ولی، پس تمام اختیار خمس را او دارد، جای رسول خدا امام معصوم علیه‌السلام نشسته پس بعنوان حق حکومتی که خدا دارد، رسول خدا دارد، به همان عنوان امام معصوم علیه‌السلام دارد و بعد فقهاء جای امام معصوم علیه‌السلام نشسته‌اند همان حقی که امام معصوم دارد فقیه بما هو فقیه دارد.

روی این معنای ترتیبی می‌گوییم روشن است وجه آن یعنی اصل خمس يك حقی است بعنوان امامت، امام که ذی‌القربی است صرف در مساکین و ابن سبیل می‌کند یعنی خود آنها نه مالکند نه ابتداءً حق دارند مصرف کنند، يك فقیری يك یتیمی برود بگوید خوب آقای فلانی خمست را بدهکاری بده من خمست را....! نه باید امام با نظر امام باشد طبق همین معنایی که داریم از آیه استفاده می‌کنیم.

طبق احتمال اول که این بود که آیه در مقام تقسیم است یعنی خمس را شش قسمت می‌کنند، شش قسمت مساوی، یکی خدا، دوم رسول، سوم ذی‌القربی، چهارم یتامی، پنجم مساکین ششم ابن‌السبیل، آنوقت می‌گوییم طبق این احتمال چرا کلمه لام نیامده، می‌گوییم درست اینکه اینها مالکند اما باز باید آن ذی‌القربی باشد، درست اینکه اینها مالکند اما تا اذن ذی‌القربی نباشد اینها حق مصرف و تصرف را ندارند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته